

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال پنجم، شماره دهم، بهار و تابستان ۹۴، صفحات ۱۴۵-۱۶۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۸/۱۲

بحران سیاسی - اجتماعی کرمان در نیمه دوم قرن ششم و تأثیر آن در مهاجرت اوحدالدین کرمانی

محرم مصطفوی^۱

چکیده

شیخ اوحدالدین حامد بن ابوالفخر کرمانی (۶۳۵-۵۶۱) از شعرا و صوفیان مشهور قرن هفتم هجری می‌باشد که به دلیل بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، خاستگاه اصلی خود کرمان را به قصد بغداد ترک نمود. آغاز دوره فترت سلاجقه کرمان مصادف با حیات کودکی و نوجوانی این شاعر صوفی است که به دنبال مرگ طغرل بن محمد و درگیری‌های داخلی بین شاهزادگان رخ داد. البته متعاقب این بحران داخلی، حمله خارجی غزها نیز موجب تشدید بحران داخلی و در نهایت منجر به سقوط این خاندان ترک در کرمان شد. در واقع بروز بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شرایط حیات را آنچنان طاقت‌فرسا نمود که طیف وسیعی از اقشار مختلف جامعه مجبور به جلائی وطن شدند. لذا اوحدالدین کرمانی از جمله این افراد بود که در ۱۶ سالگی موطن خود را ترک کرد. در مورد نسب اوحدالدین کرمانی اقوال متفاوتی از سوی مناقب نامه وی و به تبع آن برخی منابع ارایه شده است. مؤلف مناقب نامه خواسته و ناخواسته با انتساب وی به خاندان سلاجقه کرمان به نوعی اقدام به مجعول نمودن نسب این صوفی بزرگ نموده است. در این راستا، برخی آثار نیز بدون دقت نظر در این موضوع و با تکیه بر مستندات بی‌اساس نسبت به اثبات این مسأله اهتمام نموده‌اند. در رابطه با این صوفی و شاعر بزرگ دو مسأله مطرح است: اول این که وی به چه دلیل مجبور به

مهاجرت از کرمان شد؟ دوم این که آیا وی واقعا به لحاظ نسبی می‌تواند به خاندان سلاجقه کرمان و ترک منتسب باشد یا خیر؟

برای پاسخگویی به دلایل خروج شیخ اوحدالدین از کرمان، با تکیه بر منابع آن عصر اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عنوان اساسی‌ترین عامل خروج این صوفی بزرگ، مورد بررسی و نقد قرار گرفته شده است. از سوی دیگر در رابطه با مسئله انتساب وی به خاندان سلجوقی نیز با استناد به منابع دست اول به رد این ادعای بی‌اساس پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: شیخ اوحدالدین کرمانی، کرمان، سلاجقه کرمان، بحران سیاسی و اجتماعی، اصل و نسب اوحدالدین.

The Political and Social Crisis in Kirman in the Second Half of the Sixth Century and its Effect on Awhadaddin Kirmani's Migration

M. Mostafavi¹

Abstract

Sheykh Awhadaddin Hamid bin Abu'l-Fahr Kirmani (561-635) is one of the most prominent poets and sufis of the 7th century who this homeland and went to Baghdad because of some political, social and economic crisis. The downfall of the Seljuks and the conflicts among the princesses after the death of Togrul bin Mohammad in Kirman coincided with his childhood and adolescence periods. However, following this internal crisis followed by attack of Goz led to an increasing internal crisis and finally led to the collapse of this Turk dynasty in Kirman. This political, social and economical crisis led to an intolerable life conditions. Therefore, many forced to leave their Homelands. Awhadaddin Kirmani, who left his homeland at the age of 16 was among those people. There are several statements about Awhadaddin Kirmani's parentage in his *Managhebnameh* and some other resources. The author of *Managhebnameh*, intentionally or unintentionally somehow has forged the parentage of this prominent Sufi, by to the family of Kirman Seljuks. In a same line, some resources without paying attention to this issue and by relying on groundless documents have tried to prove this issue. Two questions are posed this great poet and Sufi: First, why was he forced to immigrate from Kirman? Second is he really assigned to the Turk and Kirman Seljuks family? To find the reasons for the migration of this great Sufi from Kirman, the political, social and economic conditions of that era were critically investigated using the available resources. On the other hand, his Relationship with the Seljuks family which is a kind of groundless claim is rejected investigating the main sources.

Keywords: Sheikh Awhadaddin Kirmani, Kirman, Kirman Seljuks, The political and social crisis, Family of Awhadaddin.

1 - Ph.D. in Medieval History from the University of Ankara
Email: mostafavi@windowslive.com

مقدمه

از نیمه قرن پنجم، به دنبال حاکمیت سیاسی سلاجقه بر کرمان، این ولایت در مقاطع مختلف دچار دگرگونی و تحول بوده است. در واقع مرگ طغرل بن محمد (۵۶۵-۵۵۱) سر آغاز انحطاط سلاجقه کرمان محسوب می‌شود. رقابت‌های مخرب شاهزادگان بر سر قدرت، دخالت اتابکان و بعضاً مورد بازیچه قرار گرفتن شاهزادگان توسط آن‌ها و جناح بندی‌های سیاسی، توسل شاهزادگان به حکام ایالات هم‌جوار برای از میان برداشتن رقیبان و دخالت این حکام بر اوضاع داخلی کرمان، عوامل مؤثری بودند که دولت سلاجقه کرمان را به سرمنزل سقوط کشانید. در این اوضاع نابسامان، شهرهای کرمان به‌ویژه بردسیر از نظر اقتصادی آنچنان در وضعیت بحران زده قرار گرفت که مردم دچار فقر و گرسنگی و فاقه شدند. چرا که بروز این حوادث توان ایستادگی را از مردم کرمان ربود و منجر به مهاجرت اقشار گسترده‌ای همانند بزرگان، تجار، صنعتگران و حتی مردم عادی در مقاطع مختلف گردید.

البته این اوضاع نابسامان فقط منحصر به مساله مذکور نبود، بلکه با ورود غزان به داخل مرزهای کرمان و کسب اولین پیروزی (۵۷۵) در نبرد با سلاجقه کرمان، به‌تدریج حاکمیت خود را بر داخل مرزهای این ولایت توسعه دادند. آن‌ها در مقاطع زمانی مختلف، شهرهای کرمان را درنوردیده منجر بر فقر و قتل و غارت انبوه عظیمی از مردم شدند. در واقع این بار نیز طیف وسیعی از طبقات مختلف مجبور به فرار گشتند و شیخ اوحدالدین کرمانی نمونه‌ای از این مهاجرین بود که در این مقطع تاریخی اقدام به فرار از بردسیر نمود. لذا وی بعد از ترک موطن خود کرمان، در آغاز به بغداد مهاجرت کرد و در آنجا پس از تحصیل در زمینه فقه و نایل شدن به مقام معینی^۱ به دلیل عدم اقناع روحی از وضعیت موجود قدم در مسیر

۱ - معید در معانی اعاده کننده و دوباره کننده، اعاده کننده و بار کننده کاری، بازگشت دهنده، برگرداننده، بازگرداننده و تکرار کننده بکار رفته است. این واژه به کسی اطلاق می‌شد که بعد از شیخ درس را تکرار می‌کرد (دهخدا علی اکبر، ۱۳۴۵: ۱۸۷۱۸). در واقع واژه معید گرچه از زمان پیامبر اکرم (ص) کلمه‌ای رایج بود اما مفهوم تخصصی این کلمه از زمان شکل‌گیری مدارس نظامیه مصطلح شد. معیدها از محصلین باهوش و دانش آموزانی که نسبت به سایرین در سطح بالاتری قرار داشتند تشکیل می‌شد. این افراد در خلوت درس کنار استاد می‌نشستند و بعد از اتمام درس توسط استاد آن را دوباره به محصلین تبیین می‌کردند (Es-Sakkar, 2002, "Muid": 86).

تصوف نهاد (مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، ۱۳۴۷: ۱-۲). در مورد وی مهمترین منبعی که توسط یکی از مریدان نسل دوم او تألیف شده است کتاب *مناقب* است که مؤلف او را فرزند تورانشاه دوم معرفی کرده است. در مورد مهاجرت وی از کرمان، هر چند این منبع به طور ضمنی به هجوم غزها به عنوان دلیل مهاجرت اشاره می‌کند (همان: ۱)، ولی برخی منابع و بعضاً پژوهشگران نیز به دلیل برخی بی‌دقتی‌ها، از یک سو وی را منتسب به خاندان سلجوقی دانسته‌اند از سوی دیگر مهاجرت وی را به نوعی در ارتباط با انتساب او به خاندان ترک توجیه و تفسیر کرده‌اند.

در واقع حیات و افکار اوحدالدین کرمانی از منظر مختلفی توسط پژوهشگران مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بدیع الزمان فروزانفر ضمن تصحیح کتاب *مناقب اوحدالدین*، در بخش مقدمه و در چارچوب همان اثر به نقد و بررسی این صوفی شاعر پرداخته است.^۱ محقق آلمانی، برنند مانوئل ویشر، ضمن تصحیح و گردآوری رباعیات این شاعر بزرگ با عنوان *شاهد دل*، در قالب دو مقاله به تشریح مختصر ماهیت رباعیات اوحدالدین اقدام نموده است.^۲ محمد وفائی، در قالب کتابی جامع به نقد و بررسی زندگانی وی در چارچوب *مناقب* نامه پرداخته است.^۳ محمد ابراهیم باستانی پاریزی نیز در مقدمه *دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی*، به طور اختصار به تبیین و تشریح زندگی اوحدالدین اقدام نموده است.^۴ محمد کانار، استاد ادبیات فارسی دانشگاه استانبول، ضمن چاپ و ترجمه دیوان اشعار اوحدالدین، در مقدمه آن افکار و اندیشه‌های این شاعر صوفی مشرب را به اختصار مورد بررسی قرار داده است.^۵ میکائیل بایرام دیگر محقق ترک، در مقدمه کتاب ترجمه *مناقب* نامه اوحدالدین و نیز در اثر جداگانه‌ای با عنوان *شیخ اوحدالدین حامد الکرمانی و حرکت اوحدیه*، ابعاد مختلف

۱ - مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، ۱۳۴۷، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

2 - Bernd Manuel Weischer, 1979, "Auhaduddîn Kirmânî und seine Vierzeiler", *DI*, Berlin- New York, pp.130-134.; Bernd Manuel Weischer, 1994, "Som Mystical Quatrains Of Awhaduddin Kirmani", *JOTS*, vol. 188, pp.323-328.

۳ - محمد وفائی، ۱۳۷۵، احوال و آثار اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی عارف نامور و شیخ الشیوخ دارالخلافة بغداد، انتشارات ماه تهران.

۴ - اوحدالدین کرمانی، ۱۳۸۰، دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، به کوشش احمد ابومحبوب، سروش، تهران.

5 - Evhadüddin Kirmani, 1999, *Rubâiler*, nşr. Mehmet Kanar, yy. İnsan yayınları, İstanbul.

حیات اوحدالدین را تبیین نموده است.^۱ از سوی دیگر لوید ریذگون، استاد دانشگاه گلاسگو، در قالب مقاله‌ای، تفکرات شاهد بازی وی را به طور خاص مورد پژوهش قرار داده است.^۲ علاوه بر این سیدعلی میرافضلی، دیگر پژوهشگر در مقاله‌ای تحت عنوان منابع رباعیات اوحدالدین کرمانی منابع اشعار این شاعر صوفی را فهرست نموده است.^۳

علی‌رغم اهمیت موضوع مهاجرت اوحدالدین، بجز اشارات ضمنی باستانی پاریزی و بایرام که آن هم بدور از خطا نیست، هیچ اثر تحقیقی در این رابطه ارائه نشده است. لذا در این مقاله، نه فقط بحران اجتماعی کرمان در مقطع قبل و بعد از هجوم غزها به عنوان پدیده مهم مهاجرت اجتماعی به طور مختصر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته شده است؛ بلکه مردود بودن انتساب وی به خاندان سلاجقه و ترک نیز تثبیت گردیده است.

نگاه کلی به بحران سیاسی - اجتماعی کرمان مقارن با اقامت شیخ اوحدالدین در این دیار

باتوجه به این که خروج شیخ اوحدالدین کرمانی با اوضاع سیاسی - اجتماعی کرمان رابطه مستقیم دارد؛ از این رو لازم دانسته می‌شود که مساله مذکور به طور مختصر در نیمه دوم قرن ششم مورد بررسی قرار گیرد.

با آغاز شکل‌گیری حکومت سلاجقه کرمان، آن‌ها حدود ۱۴۰ سال (۴۴۲-۵۸۲) بر این ولایت، عمان، هرمز، مکران، بخش‌هایی از سیستان، خراسان و در مقطعی از تاریخ بر فارس و یزد حکمرانی کردند. در دوره مذکور کرمان به لحاظ جغرافیایی ولایتی مهم محسوب می‌شد. این ولایت از شمال به خراسان، از غرب به فارس، از جنوب و جنوب غربی به سیستان و هرمز منتهی می‌شد. ولایت کرمان شامل ۱۵ شهر بود که شهرهای مهم آن را

1 - Mikail Bayram, 1999, *Şeyh Evhadü'd-Din Hâmid El-Kirmanî ve Evhadîyye Hareketi*, S.Ü. Vakfı Yayınları, Konya.; Anonim, 2008, *Şeyh Evhadü'd-din Hâmid el-Kirmânî ve Menâkıb-Nâmesi*, çev. Mikail Bayram, NKM, İstanbul.

2 - Lloyd Ridgeon, 2012, "The Controversy of Sheykh Awhad al-Dîn Kirmânî And Handsom, Moon-Faced Youths: A Case Study of Shâhid-Bâzî in Medieval Sufism", *JSS*, Brill, pp.3-30.

۳ - سیدعلی میرافضلی، ۲۰۱۳، «منابع رباعیات اوحدالدین کرمانی، اوراق عتیق»، دفتر سوم، مجلس شورای اسلامی، تهران، صص ۸۵-۹۶.

جیرفت، موقان، خبیص، بم، سیرجان، نرماسیر و بردسیر تشکیل می دادند. از بین این شهرها مهمترین شهر کرمان، جواشیر، گواشیر و یا همان بردسیر بود که دارالملک کرمان تلقی می شد و بنای آنجا را منسوب به اردشیر بابکان دانسته اند (یاقوت حموی، ۱۹۷۷: ۴۵۴-۴۵۵؛ مستوفی، ۱۳۳۱: ۱۴۲-۱۳۹؛ مستوفی، ۱۳۲۸: ۱۰۵). علیرغم دارالملک بودن بردسیر، جیرفت نیز به لحاظ سیاسی- اقتصادی حایز اهمیت بود. زیرا سلاطین کرمان از همان آغاز تاسیس حکومت، هفت ماه از سال را در بردسیر و پنج ماه از سال را در جیرفت اقامت داشتند (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۴۶).

در واقع به دنبال پیروزی سلجوقیان بر غزنویان در جنگ دندانقان (۴۳۱)، برادران و بنی اعمام خاندان سلجوقی به منظور حفظ موقعیت قدرت خود در مناطق مفتوحه و نیز جهت بسط حکومت، ضمن جلب مشروعیت خلیفه، طی تفاهمی که بین آنها شد هر یک نامزد ولایتی شدند. در این میان قرارسلان قاورد (۴۶۶-۴۴۲)، پسر بزرگ چغری بیگ، نامزد ولایت طبسین و نواحی کرمان شد^۱ (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۰۴-۱۰۳؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۸-۱۷؛ بنداری، ۱۳۱۸: ۸). البته در این مقطع با توجه به این که کرمان تحت حاکمیت دیلمیان بود، ملک قاورد جهت تسلط بر آنجا، در آغاز بهرام بن لشکرستان آخرین امیر دیلمی را که از طرف باکالنجار بن سلطان الدوله به حاکمیت کرمان انتخاب شده بود، شکست داد و با دختر او ازدواج نمود. از سوی دیگر به دنبال مرگ ابوکالیجار حاکم دیلمی که به قصد ملک قاورد از فارس به کرمان لشکرکشی کرده بود، حاکمیت قاورد بر قسمت شمالی و سردسیر ولایت کرمان (بردسیر) مسجل شد (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۴-۳).

بعد از مرگ قاورد، ده تن از خاندان وی به حکمرانی کرمان رسیدند که دوره تولد تا نوجوانی شیخ اوحدالدین مصادف با سلطنت هشتمین پادشاه سلجوقی، طغرل بن محمد (۵۶۵-۵۵۱) و سه فرزند وی بود. لذا مرگ ملک طغرل سرآغاز هرج و مرج و بحران

۱ - اطلی این توافق چغری بیگ، برادر بزرگ، به پایتختی مرو صاحب خراسان شد، موسی ییغو صاحب ولایت بست، هرات و سیستان گردید. علاوه بر این طغرل با مرکزیت ری نامزد عراق (در ملازمت او آلب ارسلان پسر کوچک چغری بیگ نیز قرار داشت)، همدان تحت حاکمیت ابراهیم ینال (برادر ناتنی طغرل)، ابهر، زنجان و آذربایجان سهم یاقوتی و ولایت گرگان و دامغان نیز با سایر ولایت سهم قتلش (پسر اسرائیل) شد (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۰۴-۱۰۳؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۸-۱۷؛ بنداری، ۱۳۱۸: ۸).

سیاسی- اجتماعی و به تبع آن رکود اقتصادی در کرمان محسوب می‌شود که اولین نشانه های این بحران در جیرفت دیده شد. زیرا دو روز قبل از مرگ طغرلشاه با شنیده شدن شایعه مرگ ملک، ترکان و غلامان دست به غارت و یغما زدند (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۵۱). در اصل تشدید بحران به دنبال پخش خبر واقعی مرگ طغرلشاه جنبه عملی به خود گرفت؛ چون هر یک از چهار فرزند طغرلشاه- ملک ارسلان، تورانشاه دوم، بهرامشاه و ترکانشاه- در راستای کسب قدرت و رسیدن به سلطنت دست به کشمکش باهمدیگر زدند و بدین منظور به هر نیرویی متوسل شدند. در واقع آن‌ها بجز توسل به اتابکان درباری، برای از میان برداشتن رقیبان خود جهت استمداد، پیاپی به حکومت‌های محلی و یا اتابکان خراسان، فارس، عراق و یزد دست دراز می‌نمودند. در نتیجه با دخالت نیروهای خارجی صحنه کرمان تبدیل به مرکز تاخت و تاز لشکریان بیگانه شده بود که حاصلی جز خرابی، ویرانی، قحطی و کشت و کشتار برای مردم این ایالت نداشت. حمایت تورانشاه توسط اتابک زنگی (اتابک فارس) برای غالب شدن بر بردسیر، حمایت حکومت خراسان از بهرامشاه (حامد کرمانی، ۱۳۱۱: ۹-۱۰؛ محمد بن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۶۰-۵۹)، جلب حمایت اتابک ایلدگز توسط تورانشاه (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۱۰۲-۱۰۱) و مدد خواستن ملک ارسلان از اتابک ایلدگز در عراق (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۳۵۸؛ حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۱) نمونه‌های بارز این نوع دخالت‌ها بود.

در این کشمکش‌ها و رقابت‌ها، موطن اصلی اوحدالدین، بردسیر، در چندین نوبت تحت محاصره و تعرض نیروهای مهاجم و رقیب واقع شد و مالیات‌های سنگینی بر مردم تحمیل گشت. البته صحنه درگیری و جنگ فقط منحصر به بردسیر نبود بلکه سایر شهرهای کرمان از جمله تختگاه دوم کرمان، جیرفت، نیز مورد تعرض رقیبان و نیروهای متخاصم قرار گرفت. برای نمونه پس از شکست ملک ارسلان، بهرامشاه بعد از تسلط بر جیرفت تنها به قتل و غارت در آنجا اکتفا نکرد؛ زیرا برای اخذ مالیات، شحنة‌ای به گواشیر فرستاد و مالیات اخذ شده را بین لشکریان تقسیم نمود. لذا دریافت مالیات از مردم آنچنان بیرحمانه بود که مؤلف تاریخ *افضل* اوضاع بحران زده مردم را اینگونه بیان می‌کند:

... و مردم کرمان همه از سوز واقعه ملک ارسلان بر پلاس ماتم و همه در لباس غم و

آتش خشم بهرامشاه و مؤیدالدین بر قاعده، زبانه زن و عناکب کینه شان بر زوایاء بغض رعایا بهانه تن و مؤیدالدین اهل ودایع و امانات خویش را بچهار میخ مطالبه می‌زد و بعد از مفرعه بقریع و توشیح توبیخ باسترداد آن معذب میداشت تا جماعتی را مستأصل کرد و چند توانگر را از ذروه استغنا بحضیض فاقه و عنا افکند (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۲).

در این رقابت‌های خانمان سوز، بردسیر چندین بار توسط شاهزادگان محاصره و دست به دست شد. برای نمونه، متعاقب تسلط بهرامشاه بر بردسیر، ملک ارسلان به یاری اتابک ایلدگز برای غالب شدن بر برادرش بهرامشاه جهت بازپس‌گیری پایتخت، به محاصره آن اقدام نمود (۵۶۷) (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۳۵۸). در این تاریخ اوحدالدین ۶ ساله بود و از همان ابتدای کودکی تلخی روزگار را به طور وضوح به چشم می‌دید. در این محاصره شش ماهه اوضاع مردم دربند چنین توصیف شده است:

اهل حصار در عذاب الیم می‌فرسودند و بهرامشاه بتهمت هواء ملک ارسلان هر روز فوجی از امراء دولت و طبقات مردم کرمان از شهر وجود به دروازه عدم بیرون می‌کرد و بر در سرای، سیاست میفرمود تا خلق بسیار هلاک کرد و در شهر یتیم و بیوه سر در سجده و دعاء بد می‌نهادند مدت شش‌ماه طول آن محاصره بکشید و رنج مردم بغایت رسید و قوت رعیت حصار باز آن آمد که درویشان و عورات یکمن و دو من غله از دشت بهزار حيله می‌بردند و به تسعیری تمام می‌فروختند (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۶۸).

لذا بخاطر این وضعیت فلاکت بار، مردم درمانده چاره‌ای جز فرار نداشتند: «چون رشته طاق مقیمان حصار طاق شد و سنت الفرار مما یطاق واجب، هر کس براهی بیرون می‌گریخت و امراء معارف شهر از بارو فرو می‌جستند» (همان: ۶۸).

در واقع مصادف با این تاریخ بود که طیف بسیار بزرگی از جامعه به دلیل بحران‌های سیاسی - اجتماعی و به تبع آن اقتصادی، شروع به ترک دیار خود نمودند. البته در این تاخت و تازها تجار و اصناف نیز مصون نماندند. برای نمونه یکی از غلامان ملک ارسلان به نام ایبک دراز، ضمن پشت کردن به وی و پیوستن به جرگه بهرامشاه با جلب رضایت او به سوی بردسیر لشکرکشی نمود. در این تاخت و تاز، ربض بردسیر و کاروانسراهایی که متعلق

به تجار خارجی بود به همراه منازل بزرگان و متمولین مورد تاراج واقع شد. در نتیجه با این اقدام مجدداً رعیت دچار صدمات فراوان شد و تجار نیز به سرحد افلاس کشیده شدند (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۵۲-۵۱). نمونه دیگری از این کشمکش‌های سیاسی بین شاهزادگان که منجر به بحران‌های اجتماعی-اقتصادی و به تبع آن فرار طیف وسیعی از بزرگان شد، نبرد راین (۵۶۹) بود که بین ملک ارسلان و بهرامشاه رخ داد. این نبرد هرچند به مغلوبیت بهرامشاه منتهی شد، ولی به دلیل ابلاغ خبر ناصحیح مبنی بر مغلوبیت ملک ارسلان، منجر به فرار اکثریت معارف و طرفداران ملک ارسلان به سرحد فارس و عراق شد که نهایتاً با رجعت ملک ارسلان به بردسیر اوضاع دوباره آرام گشت (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۷۹).

البته این قضایا به سادگی با تسلط یکی از شاهزادگان بر بردسیر و سایر شهرهای کرمان، خاتمه نمی‌یافت. زیرا بحران سیاسی متعاقباً تبدیل به بحران‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شد. برای نمونه مقارن با تسلط ملک ارسلان بر بردسیر، چون هنوز غله به شهر نرسیده بود و در شهر ذخیره آذوغه نیز وجود نداشت مردم دچار گرسنگی شدند. از سوی دیگر اییک در حمله به قمادین و جیرفت که مرکز تجاری کرمان بود، علاوه بر جیرفت و روستاهای اطراف آن، اموال تجار چین، خطا، هندوستان، حبشه، زنگبار، دریابار، روم، مصر، ارمنیه، آذربایجان، ماوراءالنهر، خراسان، فارس و عراق را تاراج نموده به بم برد (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۶۹-۶۸). به همین خاطر صاحب *تاریخ افضل* وضعیت فلاکت بار مردم بردسیر را چنین بیان می‌دارد:

هر سال رعیت بیچاره وام می‌کردند یا خان و مان می‌فروختند و تخم غله از طبس و دیگر جانب می‌خریدند و می‌کاشتند و دیگری می‌درود و دیگری می‌خورد و در اثناء این عجایب نوایب و انواع تکالیف و الوان رنج‌های تفاریق از شمول قحط و قسم عوارض تحمل می‌افتاد (همان: ۸۱).

علاوه براین، در دوره متعاقب، حتی بعد از حذف سه برادر از صحنه قدرت و تسلط انحصاری تورانشاه دوم بر کرمان، هیچ نوع بهبودی در اوضاع سیاسی-اجتماعی ایالت پدیدار نشد. زیرا رقابت بین شاهزادگان شکل دیگری پیدا کرد و تبدیل به کشمکش بین سران دولت و نیروهای لشکری و دیوانی شد. از آنجایی که مردم کرمان در نتیجه تاخت و

تازه‌های متمادی و قحطی‌های ناشی از بحران‌های سیاسی به سر حد فقر و تنگدستی کشیده شده بودند، منبعی برای تاراج درباریان و لشکریان نمی‌توانست تلقی گردد و مبلغ ناچیز وجوه دیوانی نیز به خوبی جوابگوی نیازهای آن‌ها نبود. لذا آن‌ها در فرصت‌های مناسب تنها منبع ثروت را که سردمداران دیوانسالاری و درباری بودند به تیر هدف گرفتند و به تاراج اموال آن‌ها دست زدند. مؤلف تاریخ/افضل یک مورد از این حادثه را که مقارن ۱۴ سالگی اوحدالدین بود (۵۷۵) چنین توصیف می‌کند:

و ترکان گرسنه و بینوا، چون تازیگان را دیدند در خیش خانه عیش خزیده و ذراعه وقار بر کشیده، و شنیدند مالی و منالی دارند و به ترکان نمی‌دهند، روزی در خدمت اتابک گفتند که در جیرفت مالش ترکان داریم، اینجا نوبت تازیکانست! و اتابک برین سخن انکاری نمود و ترکان سکوت او را غایت رضا پنداشتند و روز سه شنبه سیزدهم ماه تیر سنه ۵۷۵ تورانشاه به صحراء دشت خیمه بیرون شد و اکثر تازیگان در خدمت ترکان خود حمله کردند و در پیش ملک و اتابک وزیر نصیرالدین ابوالقاسم و ظهیرالدین افزون و شهاب الدین کیا محمد بن المفرح و خواجه علی خطیب و سابق الدین زاوه‌ای و فخرالاسلام و شرف کوبنانی را که ارکان مملکت و اعضاء ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره پاره کردند (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۱۲۵-۱۲۴).

از سوی دیگر مورخ عصر، علیرغم بعضی اغراق‌گویی‌ها در بیان نقش اتابکان و ترکان در تشدید بحران و حذف بزرگان از کارهای دولتی، وضعیت موجود جامعه را چنین ترسیم می‌کند:

جهانداری در این دوره از دست ملوک بیرون شد و به دست اتابکان و ترکان افتاد و هر ترکی قبائی نو می‌یافت تمنی اتابکی و دادبگی می‌کرد و هر ترکی بقال بچه و قصاب بچه را وکیل خویش کرد و بدیوان پادشاه فرستاد (حامد کرمانی، ۱۳۱۱: ۱۵).

علیرغم بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که حاصل کشمکش‌های درونی بین شاهزادگان و دخالت اتابکان خراسان، یزد، فارس و عراق بود، متعاقب آن با هجوم غزان به داخل مرزهای کرمان هر چه بیشتر بر تشدید اوضاع نابسامان داخلی نیز افزوده شد. ورود

غزها به داخل مرزهای ایران به دنبال عصیانی بود که علیه دولت مرکزی رخ داد. از این رو آن‌ها طی نبردی که با سلطان سنجر داشتند پس از منهزم نمودن نیروهای وی (۵۴۸)، وارد نیشابور شدند (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۱۷۷-۱۷۶). این درست زمانی بود که به قول پژوهشگر مشهور ترک، محمد کویمن، اگر چه موقت بود ولی به طور عملی دوره پایان حکومت سلاجقه بزرگ محسوب می‌شود (Köymen, 1944: 172). پس از این تاریخ بود که غزها به تدریج در تمام شهرهای قلمرو شرقی ایران به دست اندازی پرداختند. در سال ۵۷۵ هجری به دنبال بیرون رانده شدن غزها از سرخس توسط سلطانشاه خوارزمشاهی، لشکر سوارهای متشکل از پنج هزار نفر به همراه زن و فرزندانشان وارد کوبنان شدند و آنجا را به مدت سه روز مورد غارت قرار دادند و سپس به زرنند و باغین تاختند و در نبردی که بین دو طرف در باغین روی داد لشکر کرمان از غزها شکست خورد (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۹؛ حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۸۹-۸۷).

در واقع این اولین شکست سپاه کرمان محسوب می‌شود که حتی خود تورانشاه دوم نیز به دلیل اقامت در بردسیر نتوانسته بود در جنگ شرکت کند. در این زمان علاوه بر نقش غزان در ایجاد بحران، مردم در موقعیت قحطی شدید قرار داشتند. از این رو بسیاری از مردم بردسیر مجدد در این مقطع مجبور به مهاجرت شدند. این وضعیت بحران زده مردم کرمان به ویژه بردسیر و جیرفت بعد از شکست لشکریان کرمان در باغین و قضیه مهاجرت چنین توصیف شده است:

آتش محنت و دود وحشت در شهر بردسیر افتاد، از هر محله نوحه‌ای و از هر خانه ناله‌ای و از هر گوشه فریاد بی توشه‌ای برآمد. نفس مملکت کرمان از ضعف و بیطاقتی به سینه رسیده بود، به لب رسید و مسالک قوافل به سبب اضطراب بسته شد و امداد که از اقطار متواصل بود منقطع گردید و مخایل قحط روی نمود. و غز را چون نقش مراد درآمد از باغین برخاسته در کنار نهر ماهان فرود آمد و چون مقام بردسیر از جهت تنگی متعذر شد، روی بگرمسیر نهادند و بیچاره اهل جیرفت غافل و بی خبر ناگاه به سر ایشان فرود آمدند و صد هزار نفس را بانواع تعذیب و بشکنجه و نکال هلاک کرد و سر در ولایت نهاد و هر کجا ناحیتی معمور بود، یا خطه مسکون دیدند آثار آن مطموس و مدروس گردانیدند و از

رعیت بردسیر هر که سرمایه حزم داشت و مجال توشه و کرای، لباد فرار بر گاو جلا می‌نهاد و فضاله حشم کرمان در ولولۀ تنافر افتاد و از اتابک محمد کناره گرفت و در حومه تقارب و تحارب دست بر می‌آوردند و بعضی را می‌کشتند و بعضی را می‌سوختند و بدست خویش پر و بال خود می‌کنند (محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۱۲۹).

در زمان تورانشاه دوم بردسیر دو بار از سوی غزها مورد محاصره واقع شد. اولین محاصره در بهار ۵۷۶ هجری به وقوع پیوست که سرانجام به صلح طرفین انجامید و دومین محاصره نیز در زمستان ۵۷۶ هجری رخ داد. هر چند که این تهاجمات باعث جنگ طرفین نشد ولی ربض بردسیر از سوی غزها به تاراج و یغما رفت و در پایان نیز چون نتیجه‌ای برای مهاجمین نداشت اقدام به ترک محاصره شدند (حامد کرمانی، ۱۳۳۶: ۹۲-۸۹؛ محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۱۳۳-۱۳۰). در این حوادث اوحدالدین ۱۵ ساله بود و یک سال پس از این تاریخ بود که وی مجبور به ترک کرمان شد. از این رو بجز بحران‌های داخلی که ذکر شد، این حادثه و حوادث یک سال بعد، عامل مؤثری در مهاجرت اجباری وی بود. علیرغم برخی اغراق‌ها اوضاع بحران زده مردم بردسیر در محاصره ۵۷۶ هجری که نمونه بارزی از بحران سیاسی- اجتماعی حاکم بر کرمان بود اینگونه توصیف شده است:

قوت هستی و طعام خوش در گواشیر چند گاهی، استۀ خرما بود که آنرا آرد می‌کردند و می‌خوردند و می‌مردند. چون استه نیز به آخر رسید، گرسنگان نطع‌های کهنه و دلوه‌های پوسیده و دبه‌های دریده، می‌سوختند و می‌خوردند و هر روز چند کودک در شهر گم می‌شدند- که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک می‌بردند- و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد! و در همه شهر و حومه یک گربه نماند، و در شوارع، روز و شب، سگان و گرسنگان در کشتی بودند اگر سگ غالب می‌آمد آدمی را می‌خورد، و اگر آدمی غالب می‌آمد سگ را. و اگر از جانبی چند منی غله در شهر می‌آوردند چندان زرینه و سیمینه و اثواب فاخره در بهاء آن عرض می‌دادند که آنرا نمی‌توانستند فروخت. یک من غله به دیناری نقره قرض میسر نمی‌شد اگر در شهر کسی را پس از تاراج متواتر و غارت متوالی چیزی مانده بود در بهاء غله بدین نسق صرف می‌کرد و روز می‌گذشت و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند، و کس را پروا مرده و تجهیز و تکفین نبود (محمدبن ابراهیم،

۱۳۴۳: ۱۳۱).

البته حملات غزها به بردسیر خلاصه به این حوادث نمی‌شد. آن‌ها بعد از ترک مجدد بردسیر و لشکرکشی به جیرفت، بم و نرماشیر، دوباره در سال ۵۷۷ هجری وارد دروازه‌های بردسیر شدند و تورانشاه و دربارش که این زمان در ربض شهر اقامت داشتند به همراه مردم به طرف شهر عقب‌نشینی کردند و ربض شهر نیز علی‌رغم تهاجمات قبلی که بسیار آباد و پر رونق بود در این حملات به کلی غارت و ویران شد. در این بین وضعیت دارالملک چنین توصیف شده است:

و هنوز تا این غایت ربض بردسیر مسکون و منازل معمور و سقف‌ها مرفوع و بازارها بر پا و کاروان سرایها بر جا بود درین طامۀ کبری بکلی عمارت ربض بر افتاد و رعایا بعضی مردند و بعضی جلاء وطن کردند و کار بجائی رسید که کرمانی که در عموم عدل و شمول امن و دوام خصب و فرط راحت و کثرت نعمت، فردوس اعلی را دوزخ می‌نهاد و با سغد سمرقند و غوطۀ دمشق لاف زیادی می‌زد، به اندک روزی، در خرابی، دیار لوط و زمین سبا را سه ضربه زد. القصه غز گرد بردسیر بر آمد و آنچه در حومه دید برد و از تعدّر مقام روی به نواحی نهاد (همان: ۱۳۵).

در واقع همانگونه که دیده می‌شود در این تاریخ نیز همانند دوره‌های قبل موج مهاجرت آغاز گشت و اقشار مختلفی از جامعه مجبور به فرار از بردسیر شدند. شیخ اوحدالدین کرمانی نمونه‌ای از این مهاجرین می‌باشد که در این مقطع، در سن ۱۶ سالگی به دلیل وخامت اوضاع به طور اجباری کرمان را به بغداد ترک کرد. البته بجز مورد مذکور در جای دیگر به این حادثه مهاجرت اینگونه اشاره می‌شود:

سپاهی و تازیک کرمان همه درین فتنه هلاک شدند، یا جلای وطن کرد و منازل ربض بردسیر و سرایهای دشت که یک شیراز آن بیک مثقال تبر خریدندی؛ چنان شد که بوم از بیم و حدت از آن خرابه ها می‌گریزد و جغد از وحشت آن اطلال می‌پرهیزد (همان: ۱۳۸).

مساله انتساب اوحدالدین به خاندان سلاجقه کرمان و زمینه‌های مهاجرت

با توجه به حوادث ذکر شده، همانگونه که قابل درک است، وضعیت موجود بردسیر چنان اقتضا می‌کرد که جمعی از نفوس این شهر در مقاطع مختلف مجبور به ترک دیار گردند. اوحدالدین نیز جزو آن دسته افرادی بود که در آن مقطع مجبور به جلائی وطن شد. بعضی از پژوهشگران داخلی و خارجی بدون تأمل بر اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مذکور، نسبت به تبیین دلایل مهاجرت اوحدالدین کرمانی دچار خطا شده‌اند. قبل از پرداختن به دیدگاه ایشان و نقد و بررسی آن، لازم است ابتدا نظر منابع آن دوره را در ارتباط با نسب این صوفی بزرگ و دلایل خروج وی از کرمان مطلع شویم. مؤلف نامعلوم کتاب مناقب، نسب شیخ خود را به سلاجقه کرمان می‌رساند: «از فرزندان سلطان تورانشاه کرمان معروف به سه شنبهی» (مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، ۱۳۴۷: ۱). علاوه بر این، مؤلف در کنار اشاره به مقام ولیعهدی وی، اوضاع وخیم حمله غزها و کشته شدن تورانشاه دوم را این‌گونه ترسیم می‌کند:

ولی عهد خدمت شیخ را کرده بود بنا بر عقل و کفایتی که خدمت شیخ را بود، چون اُغزها با جمعیت و لشکر وافر عزیمت کرمان ساخت و هزیمت بر تورانشاه واقع گشت و لشکر منهزم شد و او را شهید کردند و از اقربا و خویشان هر که بدست افتادی میل در چشم کشیدی تا دیگر میل پادشاهی نکنند (همان: ۱).

در ادامه، مؤلف دلیل مهاجرت شیخ خود را در سن ۱۶ سالگی و به زبان مادرش که در واقع واکنشی نسبت به وضعیت موجود و در راستای صیانت از جان فرزندش بود چنین بیان می‌کند:

پسر ما را دیگر درین مقام اقدام میسر نیست چون در طلباند و هر کس که از خویشان بدست می‌افتد میل می‌کشند مثل ترا چه کنند که ولی عهدی، من عورتم کار من سهل است، ترا از اینجا عزیمت می‌باید و بر طرف ناشناخت بدر رفت و خدمت شیخ در شانزده سالگی می‌باشد (همان: ۱).

در رابطه با نسب اوحدالدین، مؤلف تنها به این قضیه اکتفا نمی‌کند، بلکه بر اساس

حکایت چهارم، شیخ برای آزاد کردن یکی از غلامان که اسیر گرجیان بود وقتی در حضور ملکه رسودان حاضر می‌شود، طی گفتگویی ضمن ابراز عشق از سوی ملکه، شرط آزادی غلام را قبول تکلیف ازدواج از سوی اوحدالدین ذکر می‌کند. در این گفتگو ضمن اینکه شیخ خود را شاهزاده کرمان و منسوب به خاندان پادشاهی قلمداد می‌کند، مشورت با خانواده اش را بهانه فرار از این ازدواج مطرح می‌کند (همان: ۲۳). البته مؤلف *روضات الجنان* نیز به احتمال زیاد تحت تاثیر این اثر، ضمن این که نسب وی را به سلاجقه کرمان می‌رساند، بصورت کرونولوژیک به ذکر پادشاهان سلاجقه کرمان می‌پردازد (کربلایی، ۱۳۸۳: ۶۶-۶۳).

در واقع پژوهشگرانی چون باستانی پاریزی و به تبعیت از وی محقق ترک، میکائیل بایرام، با قبول این ادعا به نوعی درصد بر آمده‌اند بین این صوفی بزرگ و خاندان ترک پیوند نسبی ایجاد کنند و حتی دلیل مهاجرت وی به آناتولی را به این قضیه معطوف سازند. در این راستا باستانی پاریزی مسأله متناقضی را مطرح می‌کند. وی از یک سو او را منسوب به خاندان ترک دانسته که جهت پیوستن به خویشاوندان ترک در آناتولی، ابتدا به بغداد و سپس به آناتولی مهاجرت نموده بود؛ از سوی دیگر، با استناد به اثر رباعیات اوحدالدین که به زبان فارسی است او را در اصل فارس نژاد قلمداد می‌کند (اوحدالدین کرمانی، ۱۳۸۰، مقدمه: ۳۱-۲۲). بایرام نیز ضمن تاکید بر صحت گزینه اول، برای اثبات ترک بودن وی در ترجمه ترکی مناقب نامه که توسط محی‌الدین گلیبولی تدوین شده است وجود بعضی ابیات ملمع به زبان ترکی را دلیل بر ترک نژاد بودن وی قلمداد کرده است (Bayram, 1999: 12-68; Bayram, 2008, Mukaddime: 24-25).

در اصل به نظر می‌رسد که این دو پژوهشگر بدون در نظر گرفتن عوامل بارز سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، صرفاً با اعتماد بر ادعاهای مؤلف مناقب و به تبع آن *روضات الجنان*، به نوعی درصد اثبات نظر ایشان برآمده‌اند. در حالی که در رابطه با انتساب اوحدالدین به خاندان سلاجقه کرمان، شواهد زیادی برای رد این موضوع وجود دارد. مهمترین اثری که از این شاعر صوفی باقی مانده است اثر *رباعیات* می‌باشد که بیشتر اشعار خود را در هنگام سما و جذبه بیان نموده است. در حقیقت این اشعار توسط مریدان نسل دوم، جهت تبلیغ افکار و

مرام شیخ، گردآوری و تدوین شده است. وی در قطعه‌ای از رباعی خود با انتساب اجداد خود به طبقه صدور ایران، به نوعی اجداد خود را منتسب به طیف بزرگان جامعه می‌کند که این خود مسأله انتساب وی به خاندان سلاجقه را منتفی می‌کند:

اجداد من از صدور ایران بودند

تقدیر که هر یکی سلیمان بودند

باید که به نفس خود کسی باشم من

ما را چه از آن فخر که ایشان بودند

(اوحدالدین کرمانی، ۱۳۸۰: ۲۴۹؛ ۱۹۹۹: ۲۲۱) (Evhadüddin Kirmanî, 1999:221)

علاوه براین، در مناقب، وجود مطالب متناقض که از نوع نسب سازی‌های رایج و دروغین می‌باشد، به نوعی صحت انتساب وی به خاندان سلاجقه را با شبهه قرین می‌سازد. منبع مذکور از یک‌سو این صوفی بزرگ را فرزند تورانشاه سه شنبه‌ی دانسته که به سال ۴۹۰ هجری وفات یافته است. از سوی دیگر، با بیان حادثه حمله غزها این وقایع را درست با زمانی متقارن می‌سازد که تورانشاه دوم یعنی تورانشاه بن طغرل در این زمان بر تخت سلطنت بردسیر بوده است (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۹). با تأمل در این موضوع، مبرهن است که هیچ تناسب زمانی بین دوره تورانشاه اول با حمله غزها وجود ندارد. لذا به غیر از مسأله زمانبندی که انتساب رابطه فرزندی بین اوحدالدین و تورانشاه اول را مردود می‌کند، بر اساس شواهد تاریخی، رابطه پدری و فرزندی تورانشاه دوم نیز قابل قبول نیست. زیرا بنا بر گفته مؤلف تاریخ کرمان، ملک مذکور دارای فرزند ذکور نبوده است. او برای از میان برداشتن برادرزاده خود، یولق، که پسر دوازده ساله ملک ارسلان بود طی نامه‌ای به حامی او اتابک قطب الدین که حکومت ایالت بهم و بلوچستان را داشت درخواست خود را این چنین بیان می‌کند: «بخدا قسم بکشته شدن برادرم راضی نبودم، خلاف عم و برادرزاده ام را باعث مشو و روا مدار، بشهر گواشیر بیا، مرا فرزند ذکوری نیست، ولایت عهد را به برادرزاده ام وامی‌گذارم ...» که سرانجام با آمدن ایشان، یولق مکحول و اتابک نیز محبوس گردید (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۱۱۵). لذا بر این اساس بود که بعد از کشته شدن تورانشاه دوم،

چون وی فرزندی نداشت برادرزاده‌اش محمد شاه بن بهرامشاه بر تخت سلطنت نشست (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۹۸).

البته در رابطه با تورانشاه اول و دوم احتمالاً تناقض گویی مؤلف مناقب ناشی از آن است که وی برای اعتلاء بخشیدن به جایگاه خانوادگی شیخ، او را به سلاطین هم عصرش منسوب کرده است. لذا محتملاً در ارایه این انتساب، بخاطر عدم اطلاع کافی از جزئیات تاریخ کرمان، فرقی بین تورانشاه اول و دوم قایل نشده است. یا این که برعکس، وی بخاطر وقوف کامل نسبت به تاریخ کرمان از انتساب شیخ خود به تورانشاه دوم به دلیل عدم مقبولیت وی امتناع نموده است. زیرا بر خلاف تورانشاه اول که صفات پسندیده و کمال اخلاقی بالاتری همچون عدالت داشته است (حامد کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۷)، تورانشاه دوم این چنین توصیف شده است:

ملک تورانشاه بن طغرل پادشاهی بود هزل بر وی غالب و در مجالس عشرت پدر هر چه بازی و حرکات عزف و قصف بودی بوی منسوب شدی و دلش موافق زبان کمتر بودی و میان قول و عمل او مسافتی دور بودی (همان: ۳۲).

در واقع هرچند که باستانی پاریزی و بایرام این صوفی بزرگ را به خاندان ترک منسوب می‌سازند؛ اما در آن برهه مساله ملیت جایگاه تعیین کننده‌ای نداشت و همه خود را در زیر چتر تمدن اسلامی باور داشتند. لذا در آن مقطع، جستجوی این مساله و تعیین نژاد افراد، سخت و به دور از اهمیت می‌باشد. علاوه بر این، در بررسی تاریخ آن دوره از یک سوی، سیاح و جغرافی دانان مشهوری همانند ابن حوقل (۶/۱۲) و الادریسی (۴/۱۰) گویش مردم کرمان را فارسی ذکر می‌کند (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۷۲؛ الادریسی، بی تا: ۴۴۰) از سوی دیگر بعدها، به دنبال حاکمیت سلاجقه ترک در کرمان و اسکان ایشان در کرمان، نفوس ترک نیز بر این نژاد افزوده شد. علی‌رغم این موضوع، گویش تعیین کننده نژاد یک فرد نمی‌تواند باشد. زیرا اوحالدین بجز زبان فارسی به زبان ترکی نیز واقف بوده است. وی در تبریز وقتی با شیخ کامل (شمس تبریزی) روبه‌رو می‌شود به لهجه تبریزی با وی سخن می‌گوید (مناقب اوحالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، ۱۳۴۷: ۲۶۵) از سوی دیگر به دلیل اقامت طولانی مدت در بین ترکمنان آناتولی به گویش آنها سخن گفتن امری عادی است. البته بجز این دو

زبان، اشعار عربی بدست آمده از وی (تاریخ اربل، ۱۹۸۰: ۳۰۵)، اقامت طولانی مدت در عراق و سوریه و تحصیل فقه در بغداد نیز خود دلایل واضحی بر وقوف کامل وی بر این زبان محسوب می‌شود. علاوه بر این محتملا وی بی‌اطلاع از زبان عبرانی نیز نبوده است؛ زیرا در قالب رباعی به اهمیت این سه زبان تاکید نموده است:

شش پنج کسی زندگی بازی داند
 و اندازه کوتاه و درازی داند
 از چشمه معرفت کسی آب خورد
 کو عبرانی و ترک و تازی داند

(Evhadüddin Kirmanî, 1999:214)

بجز موارد مذکور، بعضی منابع هم عصر نیز به طور واضح روشنگر نسب خانوادگی وی می‌باشد. تاریخ اربل و قلائد الجمان نمونه‌ای از این منابع می‌باشد که با ارایه اطلاعاتی هر چند مختصر، شباهت و تردیدهای موجود در رابطه با ادعای انتساب وی به خاندان سلجوقی را منتفی می‌سازد. آثار مذکور به خاطر این که خاستگاه، تاریخ تولد، ماهیت خانوادگی و سال وفات وی را مشخص می‌کنند، در این رابطه منبع بسیار ارزنده‌ای بشمار می‌آیند. المستوفی مؤلف تاریخ اربل، طی مصاحبت با اوحدالدین در اربل (۶۲۴)، اطلاعات ارزنده‌ای درباره هویت وی ارایه می‌دهد. وی ضمن این که نام وی را ابوحامد محمد بن ابی الفخر بن احمد الکرمانی ذکر می‌کند تاریخ تولد و وفات وی را ۶۳۵-۵۶۱ هجری قید کرده است (ابن المستوفی، ۱۹۸۰: ۳۰۵-۳۰۴). علاوه بر این، ابن الشعار (م. ۶۵۴)، معاصر اوحدالدین، در بحث از وی علاوه بر ثبت مطالب تاریخ اربل، تاریخ وفات اوحدالدین را سوم شعبان ۵۳۵ هجری و مزار او را نیز در قسمت غربی شونیزی، جوار قبر قطب الدین ابهری^۱ ذکر می‌کند (ابن الشعار، ۲۰۰۵: ۲۰۴).

۱- این قطب الدین ابهری مرید ابونجیب سهروردی و اولین حلقه طریقت سهروردی و مرشد رکن الدین سجاسی تلقی می‌شود. (ابن فوطی، ۱۳۷۴: ۳۶۱-۳۶۹؛ مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، ۱۳۴۷: ۵۹-۵۶).

منبع دیگری که بر اطلاعات آنها در رابطه با نام پدرش صحنه می‌گذارد، کتاب *فتوحات مکیه* است. مؤلف این اثر، محی الدین ابن عربی، مصاحب و یار صمیمی اوحدالدین، نام وی را اوحدالدین حامد ابن ابی الفخر الکرمانی (ابن عربی، ۱۹۹۹: ۱۹۶) ذکر می‌کند که علاوه بر دو منبع مذکور، هر گونه شک و شبهه را در مورد نسب این صوفی بزرگ منتفی می‌کند. البته به لحاظ زمانی نیز، بجز منابع مذکور برخی منابع دیگر هم با ذکر سال وفات وی، به نوعی هرگونه تردید را در مورد دوره حیات وی از بین می‌برد. برای نمونه مؤلفینی چون ذهبی، کربلایی، قزوینی و الباکویی تاریخ وفات اوحدالدین را ۶۳۵ هجری قید کرده‌اند (ذهبی، ۲۰۰۳: ۱۷۱، قزوینی، بی‌تا: ۲۴۸؛ کربلایی، ۱۳۸۳: ۶۱؛ الباکوی، ۱۹۷۱: ۲۹a).

در واقع به نظر می‌رسد که هر دو پژوهشگر معاصر، مسأله مهاجرت وی را به آناتولی بر گرفته از همین موضوع انتساب به سلاجقه، توجیه و تفسیر نموده‌اند. باستانی پاریزی و به تبع از وی، بایرام با استناد به اثر *ریاض‌السیاحه*، عثمان بی بن طغرل، مؤسس دولت عثمانی، را منسوب به روستای ماهان کرمان نموده است که به دنبال حمله مغولان به همراه خانواده رهسپار آناتولی شده بود. بنابراین حرکت اوحدالدین به آن دیار را برگرفته از تمایل او به اقامت در نزد خویشاوندان خویش، مورد ارزیابی قرار داده‌اند (اوحدالدین کرمانی، ۱۳۸۰، مقدمه: ۳۱-۲۲؛ ۶۸-۱۲-s: Şeyh Evhadü'd-din Hâmid el-; Bayram, 1999, Mukaddime 24-25: Kirmânî ve Menâkıb-Nâmesi, 2008). لذا این ادعا از چند بعد قابل تردید است. اولین مسأله این که، در صورت قبول چنین نظریه‌ای در رابطه با خاستگاه عثمان بی بن طغرل، وی بعد از حمله مغول (۶۱۷/۱۲۲۰) راهی آناتولی شده است در حالی که با استناد به *نفحات الانس* و *عرفات العاشقین* اوحدالدین قبل از این تاریخ به سال ۶۰۲/۱۲۰۵ در قونیه و در منزل محی الدین عربی با وی مصاحب بوده است (جامی، ۱۳۷۵: ۳۷۵؛ اوحدی حسینی، ۱۳۸۹: ۳۷۰). از سوی دیگر، اوحدالدین ابتدا راهی بغداد شد و بعد از اقامت طولانی مدت در آنجا، قدم در تصوف گذاشت و سپس بنابر شرایط خاص آن روزگار به آناتولی سوق پیدا کرد. بنابراین اگر نیت ابتدایی وی پیوستن به خویشاوندان ترک بود اقامت طولانی مدت وی در بغداد معنایی نداشت.

در اصل با تأمل در اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کرمان، مبرهن است که

مهاجرت اوحدالدین ادامه همان مهاجرت‌هایی است که مردم این دیار مقارن دوره فترت و حمله غزها و در اثنای بحران‌های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی مجبور به فرار از کرمان شده بودند. حتی در این راستا مؤلف *مناقب* نیز علیرغم برخی خطاها، قضیه حمله غزها را عامل مهاجرت اوحدالدین ذکر کرده بود و حتی خود وی نیز در قطعه‌ای از رباعی، به نوعی وضعیت بحرانی کرمان و نارضایتیش را نسبت به شاهان کرمان بیان کرده است که می‌تواند اشاره ضمنی بر بحران مذکور باشد:

«دردیست اجل که نیست درمان او را

بر شاه و وزیر هست فرمان او را

شاهی که بحکم دوش کرمان می‌خورد

امروز همی خورند کرمان او را»

(Evhadüddin Kirmanî, 1999: 83)

البته حرکت اوحدالدین از بغداد به آناطولی به عنوان یک موضوع مهم، به دلیل بی‌ارتباط بودن با موضوع این بحث و پرهیز از اطاله کلام، در مقاله‌ای جداگانه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

نتیجه

با توجه به مطالب ارایه شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در دوره حاکمیت سلاجقه کرمان، این ولایت در نیمه دوم قرن ششم در دو مقطع تاریخی دچار بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شد که زمینه ساز مهاجرت اجتماعی بود. اولین موج بحران به دنبال مرگ طغرلشاه بن محمد رخ داد که زمینه ساز رقابت و کشمکش بین شاهزادگان بود. در این مقطع تاریخی، در نتیجه قتل و غارت و محاصره طولانی مدت شهرها به ویژه بردسیر، طیف وسیعی از مردم در فرصت‌های مناسب اقدام به مهاجرت نمودند. لذا در اثنای این بحران، موج دوم بحران تهاجم خارجی غزان به کرمان محسوب می‌شود که با ایجاد جو رعب و وحشت، محاصره طولانی مدت شهرها به ویژه بردسیر و تشدید قتل و غارت، موج

دوم مهاجرت را در پی داشت. در واقع مهاجرت اوحدالدین (۵۷۷) از بردسیر خود ناشی از بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر به شمار می‌رود که به دنبال تهاجمات غزان صورت گسترده به خود گرفت. لذا ادعاهای برخی پژوهشگران مبنی بر این که وی به دلیل انتساب با خاندان ترک و حضور در بین ایشان ابتدا به بغداد و سپس به آنتولی مهاجرت کرد دور از واقعیت می‌باشد. در کنار این موضوع، ادعای برخی منابع نیز در رابطه با انتساب وی به خاندان سلاجقه کرمان مبنی بر این که وی فرزند تورانشاه دوم می‌باشد خالی از واقعیت تاریخی است. زیرا از یک سوی تورانشاه دوم صاحب هیچ فرزند ذکوری نبود؛ از سوی دیگر خود اوحدالدین در قطعه‌ای از رباعی اجداد خود را از صدور ایران قلمداد کرده است. علاوه بر این، با بررسی برخی منابع آن دوره همچون *تاریخ اربلی* و *عقد الجمان* و سایر منابع، مجعول بودن این نسب برای ما مبرهن می‌باشد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی، (۱۹۷۹/۱۳۹۹)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۱، دارصادر، بیروت.
- ابن حوقل، ابی القاسم، (۱۹۹۲)، *کتاب صورۃ الارض*، منشورات دار مکتبۃ الحیاء، بیروت.
- ابن الشعار، کمال الدین ابی البرکات، (۲۰۰۵/۱۴۲۶)، *عقود الجمان فی شعراء هذا الزمان*، تحقیق سلمان الجبوری، ج ۱، دارلکتب العلمیة، بیروت.
- ابن عربی، محی الدین محمد بن علی، (۱۹۹۹/۱۴۲۰)، *الفتوحات المکیه، ضبطه و صححه و وضع فهارسه*، احمد شمس الدین، ج ۱، دارلکتب العلمیة، بیروت.
- ابن المستوفی، شرف الدین بن ابی البرکات، (۱۹۸۰)، *تاریخ اربل*، حقه و علق علیه، سامی بن السید حماس الصقار، ج ۱، منشورات وزارة الثقافة والاعلام، جمهوریة العراقیة.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد، (۱۳۷۴)، *مجمع الاداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمد کاظم، ج ۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- الباکوی، عبدالرشید صالح بن نوری، ۱۹۷۱، *کتاب تلخیص الآثار و عجائب الملك القهار*، ترجمه و علق علیه، الدكتور ضیاء الدین ابن موسی بونیاتوف، دارالنشر العلم، موسکو.
- الادریسی ابی عبدالله محمد بن عبدالله، (بی تا)، *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، مکتبۃ الثقافة الدینیة، ؟.
- الذهبی، شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد، (۲۰۰۳/۱۴۲۴)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام*، حقه، و ضبط نصه، و علق علیه الدكتور بشار عواد معروف، ج ۱۴، دارالغرب الاسلامی، بیروت.
- اوحدالدین کرمانی، (۱۳۸۰)، *دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی*، به کوشش احمد ابومحبوب، سروش، تهران.
- اوحدی حسینی، تقی الدین محمد، (۱۳۸۹)، *عرفات العاشقین*، به کوشش ذبیح الدین صاحبکار، ج ۱، میراث مکتوب، تهران.

- بنداری اصفهانی، الفتح بن علی، (۱۳۱۸/۱۹۰۰)، *تاریخ دولة آل سلجوق*، الکتب العربیة، مصر.
- جامی، مولانا عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، *نفحات الانس*، به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور، کتابفروشی محمودی، تهران.
- حامد کرمانی، افضل الدین ابوحامد بن حامد، (۱۳۲۶)، *تاریخ افضل*، دکتر محمد بیانی، نشر دانشگاه تهران، تهران.
- حامد کرمانی، افضل الدین ابوحامد بن حامد، (۱۳۱۱)، *عقد‌العلی للموقف الاعلی*، بتصحیح و اهتمام علی‌محمد عامری نائینی، مطبعة مجلس، طهران.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵)، *لغتنامه*، زیر نظر محمد معین، ج ۱۳، نواخانه، تهران.
- راوندی، محمد بن علی، (۱۳۳۳)، *راحة الصدور و آیه السرور*، به کوشش محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۴۷)، *مناقب اوح‌الدین حامد بن ابی‌الفخر کرمانی*، با تصحیح و حواشی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- قزوینی، زکریا بن محمد، (بی تا)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، دارصادر، بیروت.
- کربلایی تبریزی، حافظ حسین، (۱۳۸۳)، *روضات الجنان و جنات الجنان*، به سعی و اهتمام محمد امین سلطان‌القرائی، انتشارات ستوده، تبریز.
- محمدبن ابراهیم، (۱۳۴۳)، *سلجوقیان و غز در کرمان*، بکوشش باستانی پاریزی، کتابفروشی طهوری، تهران.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۲۸/۱۹۱۰)، *تاریخ گزیده*، به کوشش ادوارد براون، ج ۱، کمبریج، لندن.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۱/۱۹۱۳)، *نزهة القلوب*، مقاله سوم، به کوشش لیسترنج، برلین.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۲)، *سمط‌العلی الحضرة العلیا*، به اهتمام عباس اقبال، ج ۲، تهران.
- نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، به کوشش اسماعیل، کلاله خاور، تهران.

- وزیرى کرمانى، احمد على خان، (۱۳۴۰)، *تاریخ کرمان*، به کوشش باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- یاقوت حموی، شهاب الدین، (۱۳۹۷-۱۹۷۷)، *معجم البلدان*، ج ۴، دارصادر، بیروت.
- Bayram, Mikail, (1999), *Şeyh Evhadü'd-Din Hâmid El Kirmani ve Evhadiyye Hareketi*, S.Ü. Vakfı Yayınları, Konya, 1999.
- Es-Sakkar, Sâmi, (2002), “*Muîd*”, C.XXXI, *DİA*, İstanbul, 2002. ss.86-87.
- Evhadüddin Kirmani, (1999), *Rubaîler*, nşr, Mehmet Kanar, insan yayınları, İstanbul.
- Köymen Mehmet Altay, (1944), “*Büyük Selçuklular İmparatorluğunda Oğuz İsyanı (1153)*”, A.Ü.D.T.C.F.D, Cilt 5, ss.159-186.
- *Şeyh Evhadü'd-din Hâmid el-Kirmânî ve Menâkıb-Nâmesi*, (2008), çev. Mikail Bayram, NKM, İstanbul.